



پاسخ به

انفعال طلبان

چریک‌های فدایی خلق ایران
(ارتش رهایی بخش خلق‌های ایران)

آغاز سخن:

(« یک فیلسوف فرانسوی گفته بود، ایده های مرده آنانی هستند که در جلوه های زیبا ظاهر می گردند و انسجام مستحکم و جسارت را دارا نمی باشند. آنها از این جهت بی روح هستند که در روند های عمومی قرار نمی گیرند و بخشی از محموله معمولی ارتش عظیم فیلسترهای روشنفکر را تشکیل می دهند. ایده های جاندار آنانی هستند که تکان دهنده بوده، انزجارآور بوده، نفرت و خشم و تعصباً عداوت و کلاً غلیان عمومی را موجب گردد.» مؤلف ضروری می داند تا این حقیقت را به اذهان سوسیالیست های کنونی یادآور سازد و در این میان او « فقدان ایمان» را ملاحظه می کند.)

از مقاله « صدای یک سوسیالیست شریف فرانسوی» نوشته لنین

گفته بالا فشرده آن چیزی است که در باره نوشته " باز هم ... به جنبش انقلابی " می توان بیان کرد. عدم جسارت (ناتوانی در برخورد مشخص)، عدم انسجام (درهم آمیختگی مسائل گذشته و حال و حتی بالاتر تناقض گویی)، جلوه "زیبا" (جملات فریبنده و بیان مطالب به شیوه نقالی) و... که بصورت کلی و خارج از مدار واقعیات مبارزه درون تشکیلاتی و وظیفه عملی در جنبش انقلابی طرح شده اند، همراه با تحریف واقعیات، ذهنی گری مفرط، نفی کلیت تشکیلات مبارز، تردید و نفی حرکت اصولی گذشته (61 - 60) و بالاخره خود محور بینی و غیره، بحق «بخشی از محموله معمولی ارتش عظیم فیلسترهای روشنفکر را تشکیل می دهد» و ناشی از «فقدان ایمان» و چشم انداز است. همه این ها را هر خواننده ای که یک بار نوشته کذایی « باز هم ... به جنبش انقلابی » را خوانده باشد، درک کرده است و می کند و خواهد گفت: آفتاب آمد، دلیل آفتاب.

اما برای اینکه موارد مذکور " باز هم " اتهام جلوه نکند، نوشته حاضر وظیفه خود می داند به برخی از مسائل و موارد مطروحه در نوشته مذکور پاسخ

گوید، تا حداقل گوشه‌هایی از حقایق آشکار گردد، ضمن آنکه توضیح مستقل و وضعیت سازمان (طبعاً "جاندار" و در مدار واقعی) هم چنان بعهده ما است.

مشت نمونه خروار:

«اخیراً اعلامیه‌ای تحت عنوان "خطاب به جنبش انقلابی" از سوی یک عنصر سابق ما انتشار یافت. ما نیز بخاطر زدودن هرگونه سایه ابهامی که این اعلامیه به جنبش انقلابی خلق مان ارزانی داشته و بخاطر افشای توطئه‌ای که برای لجن مال کردن چریک‌های فدایی خلق صورت می‌گیرد، توضیح هر چند مختصری را لازم می‌دانیم.

ما در گذشته نیز شاهد بودیم که عناصری با این بهانه که مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات و اشکالات گذشته سازمان پیش نمی‌رود، و برای آنکه بخشی از انرژی جنبش بهدر نرود، خروج خود را با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان "گزارش به جنبش انقلابی" اعلام داشتند. آنها با ادعای دفاع از تئوری م.م و "بسط و تکامل آن" می‌خواستند بر اشکالات سازمان غلبه کنند. اما بعداً چه خوب دیدیم که سرانجام خود را در کجا یافتند و به وضوح آشکار گردید که همه این ادعاها پوششی بر ماهیت انحلال طلبی جریان مزبور بود.

اکنون نیز عنصری اخراجی، البته با پیزی "انقلابی و فعال" با انتشار اعلامیه‌ای تحت عنوان "خطاب به جنبش انقلابی" مدعی شده است که ما به پاسیفیسم دچار شده ایم و او نیز برای "نجات حیات سازمان و برنامه انقلابی اش" تلاش می‌کند. بدیهی است با شناختی که از پیش از فرد مزبور داریم، می‌دانیم که او با این ادعاها می‌خواهد ماهیت اپورتونیستی و ناستواری در مسائل اصولی اش را از انظار جنبش پوشیده نگاه دارد.

اگر گزارش پیشین ما را متهم می نمود که به مبارزه ایدئولوژیک بها نمی دهیم و مانع پیشرفت آن می گردیم، این گزارش ما را متهم می کند که با عمده کردن کار نظری، تحت پوشش مبارزه ایدئولوژیک، گرفتار یاسیفیسم شده ایم که طبعاً این ادعا توجیهی برای استتار اهداف واقعی است.

اگر گزارش پیشین ما را به لیبرالیسم، دگماتیسم، و سکتاریسم متهم می نمود، اکنون در اینجا نیز با برچسب های مشابهی از قبیل یاسیفیسم، محفلیسم، فراکسیونیسم و سکتاریسم روبرو می شویم.

اگر در آنجا هدف ادعایی این بود که مبارزه ایدئولوژیک با انحرافات سازمان پیش نمی رود و این امر امکان دست یابی به "سازمان کمونیستی" را ناممکن می کند، در اینجا هدف ادعایی این است که ما "تحت پوشش مبارزه ایدئولوژیک و عمده گی کار نظری"، گرفتار انفعال طلبی شده ایم و بدین جهت پرچم "نجات سازمان و برنامه انقلابی اش" را برافراشته است و این نیز از پیش آشکار می باشد که آنرا در بارگاه چه کسانی بر زمین خواهد افکند.

این مقایسه بنحوی روشن نشان می دهد که هم انحلال طلبان و هم اپورتونیست ها در یک چیز با یکدیگر مشترک بودند و آن هم انصرافشان در پایه ریزی مناسبات تشکیلاتی حقیقتاً انقلابی بود. هر دوی این ها نمی توانستند به این موضوع پی ببرند، آنچه که بصورتی مشخص باعث کندی پراتیک انقلابی (گسترش جنگ انقلابی) و ائتلاف انرژی انقلابی ما می گردید، همانا عدم انطباق تشکیلات با تئوری و پراتیکش بود.» (ص 2-1)، (همه جا تاکید ها از ماست).

این قسمت بلند که از نوشته "باز هم به جنبش انقلابی" نقل شد، به مثابه جام جهان نمایی است که تمام ایده ها، رفتارها و نظرات آنها را در خود کانونی کرده است. مطالب را بشکافید، احکام را استنتاج کنید، جملات را در مدار واقعی خود قرار دهید تا همه چیز آشکار گردد. بدیهی است که

برای شناخت پدیده باید به درون آن نفوذ کرد و لاجرم تحمل بسیاری چیز های خوشایند و ناخوشایند هم لازم می آید.

نخست ببینیم چه احکامی از قسمت نقل شده مستفاد می گردد :

- یک عضو سابق ما (کدام ما ؟) اعلامیه ای منتشر کرده است.

- این عنصر اخراجی پُزی " انقلابی و فعّال " دارد.

- او ماهیّتی اپورتونیستی دارد و در مسائل اصولی نا استوار است.

- به ما اتهام پاسیفیستی می زند.

- به ما برچسب محفلیسم، فراکسیونیسیم و سکتاریسم زده اند.

- ما کار نظری را عمده نکرده ایم، (فکر نکنید که همه کار ما این است، این فقط اتهام است).

- ما می خواهیم " مناسبات تشکیلاتی حقیقتاً انقلابی " پایه ریزی کنیم

(فکر نکنید که می خواهیم " سازمان کمونیستی " بسازیم، نه سازمانی "

حقیقتاً انقلابی " ؟ !).

- (اپورتونیست ها یا عنصر اخراجی کدام ؟) از این امر انصراف می

ورزند .

- (او یا اپورتونیست ها کدام ؟) ادّعا دارند که " حیات سازمان و برنامه

انقلابی اش " را نجات دهند .

- در گذشته هم افرادی (یعنی انحلال طلبان) بهانه گرفتند که مبارزه

ایدئولوژیک پیش نمی رود وگرنه ما بها می دادیم .

- در گذشته هم آنها به ما اتهام لیبرالیسم ، دگماتیسم و سکتاریسم زدند .

- انحلال طلبان هم از پایه ریزی تشکیلات " حقیقتاً انقلابی " انصراف داشتند .

- در گذشته هم ادعا داشتند که میخواهند مثنی مسلحانه را بسط دهند و سازمان کمونیستی بسازند .

- این مقایسه به نوروشنی نشان میدهد که اینان نیز همانند انحلال طلبان اند.

- بعداً چه خوب دیدیم که آنها سر از کجا در آوردند، (می دانستیم که سر از " حزب کمونیست " در می آورند ولی اشتهاً (ببخشید آگاهانه !!) در پاسخ به انحلال طلبان نوشتیم که " در برابر جریان خط مصاحبه کرنش نمودند " - از پیش آشکار است که این ها پرچم را در بارگاه چه کسانی بر زمین خواهند افکند، (نه اینکه ندانیم، فعلاً نمی گوییم !؟) .

- بصورتی مشخص پراتیک انقلابی (گسترش جنگ انقلابی) کند شده است، (توجه کنید قطع نشده، بلکه کند شده !؟) .

- بصورتی مشخص انرژی انقلابی (!!) ما تلف می گردید، (اعتراف شرمگینانه، می گردد) .

- بصورتی مشخص تشکیلات با تئوری و پراتیکش انطباق نداشت، (توجه کنید مقطع 61 - 60 رامی گوییم وگرنه قبل از " تصفیه " را که گفته بودیم انطباق ندارد و " تصفیه " کردیم و بعد از تمرکز - پائیز 61 به بعد - هم به آینده مربوط میشود) .

- این چیزها همه توطئه است .

- بخاطر زدودن هرگونه سایه ابهام و افشای توطئه، توضیح هرچند مختصری لازم است و توضیح اینکه : ما از همه چیز مبرا هستیم، درست می گوییم و درست عمل می کنیم .

به نظر میرسد هر فرد بی طرفی که تا این حد با سابقه سازمان ما آشنایی داشته باشد که بداند، سازمان در گذشته چه نقشی در جنبش داشته، و از پائیز 61 به بعد (بعد از تمرکز) چه نقشی دارد، وقتی این احکام را بشنود

وبخواند، بخوبی فرار از واقعیت، قرینه سازی، تحریف آشکار، نفی همه چیز، زیرسؤال کشیدن حرکت جنگل، ذهنی گری، منطق سکتاریستی و غیره را از مثنی که نمونه خروار است، بیرون می کشد. اما برای اینکه "باز هم" اتهام نزده باشیم و یا احیاناً بخشی از نوشته را به نحوی غیر واقعی برجسته نکرده باشیم، روال سطحی و عمقی نوشته کذایی را بیان می کنیم و به توضیح برخی موارد می پردازیم.

در نگاهی سطحی نوشته مذکور چنین ادعا دارد که: اشکالات و ضعف هایی در سازمان بوده است، حرکت آن مختل شده است، عده ای می خواهند مناسبات تشکیلاتی حقیقتاً انقلابی پی ریزی نمایند و بعداً به جنگ انقلابی به پردازند، در مقطعی عده ای انحلال طلب (فرضاً همدوشی سردمدار انفعال طلبان با آنها را فراموش کنیم) و در این مقطع فردی (یا اپورتونیست ها؟) که میراث دار گذشته است و همه بلایا در او جمع شده و مدافع سیستم فردی است، مانع این امر بوده و اخراج شده است (که قبلاً هم چنین قراری بود ولی شانس آورد و سازمان دچار ضربه شد)، اکنون کارها بر وفق مراد است و سایه ابهام برطرف.

اما وقتی به عمق نوشته دست یابیم، خواهیم دید که اصلاً تشکیلاتی یا سازمانی در کلیت خود، با معیار های اصولی و کمونیستی تا کنون نداشته ایم و همه کارها، در همه مقاطع دور خود چرخیدن و خود بخودی بوده است، عده ای حلقه مفقوده را یافته اند و می خواهند سازمانی "حقیقتاً انقلابی" بسازند که هسته رهبری آن بتواند ارتش توده ای را در جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم، رهبری کند و این امر را در خارج از مدار مبارزه طبقاتی و فعالیت عملی، می خواهند انجام دهند و بعد از طی این مرحله پراتیک انقلابی (ببخشید جنگ انقلابی) را گسترش خواهند داد. و هرکس که بگوید این مرحله بندی و این شیوه پایه ریزی سازمان "حقیقتاً انقلابی"، تخیلی بیش نیست، این عملاً در غلطیدن به پاسیفیسم است، این

ذهنی گری و خلاف منطق مارکسیستی رشد پدیده هاست، اشکالات و ضعف ها در سازمان بوده و هست ولی بحث بر سر چگونگی برخورد با آنهاست و غیره، گرچه یک سال تمام تلاش کرده باشد تا همه کار شکنی ها را در اجرای برنامه سازمان و بهانه گیری ها را خنثی کند، بمنظور ایجاد فضای سالم برای مدتی بالاجبار از همه مسئولیت ها کناره گرفته باشد، و حتی فراکسیون رسمی و علنی را به مدت 7 ماه در درون تشکیلات پذیرفته باشد و غیره، مدافع سیستم فردی، خرده بورژوا، نا استوار در مسائل اصولی، اهرم "است"، مدافع "مصاحبه" و حتی "خبر چین" از کار در می آید. چرا؟، چون اجرای برنامه سازمان را می طلبد، می خواهد مسائل را از کانال تشکیلاتی حل کند. چرا؟، چون آب در خوابگاه مورچگان می ریزد. چرا؟، چون می خواهد مبارزه در یک سازمان، بطور همه جانبه پیش رود و قس علیهذا.

چاره ای نیست، برای اینکه " باز هم " اتهام نزده باشیم، بیشتر توضیح می دهیم.

یاسیفیسم، اتهام یا واقعیت؟

مثلی است معروف که دیوار حاشا بلند است، وقتی کار به اینجا می کشد که مسئله ای به این روشنی را اتهام تلقی می کنند، چه می توان کرد؟ گرچه این امر یکی از وظایف سازمان و یکی از مواد برنامه ای آن در مدت تمرکز هم باشد، گرچه خود نیز اجباراً بدان اعتراف داشته باشند: « در این نشست (پائیز 61) تصمیم گرفته شد ضمن انجام پراتیک، مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل نظری و تشکیلاتی صورت گیرد.» (ص 7 - باز هم ... به جنبش انقلابی) و یا « هدفی که این برنامه دنبال می کرد، این بود که ضمن ادامه فعالیت مسلحانه در جنبش خلق کرد و بطور محدود در شهر...» (ص 8- همانجا)، گرچه حتی در برنامه مودن خرداد 62 نیز مجدداً شرکت در مبارزه خلق کرد تصریح و تأکید شده باشد، و خود نیز در " پاسخ

به انحلال طلبان" گفته باشند: « مبارزه ایدئولوژیک درونی بر بستر پراتیک از جانب سازمان معین شد و» (ص 22 نوشته مذکور)، گرچه همه پیشنهادات و کوشش های درون سازمان را در این رابطه " بورژوایی" قلمداد نموده و هر بار با بهانه ای خنثی کرده و طفره رفته باشند، گرچه این واقعیت را که از خرداد 62 تا مرداد 63 کوچک ترین گامی در این رابطه برنداشته اند را، همه جریانات و جنبش انقلابی و همه خلق الله بدانند، تازه با کلی طلب کاری و تبختر می گویند که: « اما عنصر اپورتونیست که آنتی تز مسخ شده انحلال طلبی بود، با پیش کشیدن " پراتیک" و متهم نمودن ما به انفعال طلبی» (ص 3 - باز هم به جنبش انقلابی) برچسب ناچسب می زند. اینان اجرای برنامه سازمانی را وظیفه خود نمی دانند، بلکه ضمن زیر پا نهادن آن می گویند، با پیش کشیدن پراتیک، (البته در گیومه)، آرامش ما را بهم می زنند، نمی گذارند با شکاف انداختن بین نظر و عمل، کادر سازی کنیم، مناسبات تشکیلاتی " حقیقتاً انقلابی" پایه ریزی کنیم، جذابیت این سراب ها را در مقابل دیدگان داشته باشیم و لذت ببریم.

اصلاً نگفته ایم و معتقد نیستیم که : " پراتیک مسئله جنبش نیست"، و یا " این همه پراتیک کرده ایم، چه کرده ایم؟" و غیره. ای هوار انفعال طلبی یک اتهام است و بما نمی چسبد.

نه رفقا! ممکن نیست هیچ مارکسیست مبارزی حرف شما را قبول کند، گوش کنید: « هرکس حق دارد بپرسد: آیا یک آدم بالغ می تواند به آنچه که مردم در باره خودشان فکر می کنند، بدون مقایسه با آنچه که می کنند اکتفا کند؟ آیا یک مارکسیست حق دارد نیات و گفتار نیک را از واقعیات عینی تمیز ندهد؟ نه ، ممکن نیست.» (لنین مقاله بلانکیسم) آری، تا زمانی که این موضع را دارید و این سراب در مقابل شماست، چه بخواهید و چه نخواهید، و هرچه هم ادعا کنید که: « بدیهی است که حصول بدین منظور (یعنی پایه

ریزی مناسبات سازمانی حقیقتاً کمونیستی و کادر سازی - توضیح از ماست (تنها در پرتو یک تئوری انقلابی و در جریان عمل انقلابی امکان پذیر است. » (ص 13- باز هم ... به جنبش انقلابی) ، باز هم بین نظر و عمل شکاف می اندازید. واقعیت این است که : « کسب معلومات کتابی در باره کمونیسم از روی مقالات و تألیفات کمونیستی، بدون کار و بدون مبارزه، واجد هیچ گونه ارزشی نیست. زیرا چنین معلوماتی گسست قدیمی بین تئوری و پراتیک یعنی، به آن گسست قدیمی که نفرت انگیز ترین صفت جامعه کهنه بورژوایی را تشکیل می داد، کماکان ادامه خواهد داد. » (لنین - وظیفه سازمان های جوانان)

نه رفقا ! شما نمی خواهید و نمی توانید واقعی برخورد نمایید و تا مادامی که چنین باشد، همواره به چپ و راست در می غلطید، و هیچ گاه نخواهید توانست یک رابطه منطقی و درست بین تئوری و پراتیک، که حتماً باید خود را در سازماندهی نشان دهد، برقرار نمایید. و حتی تشکیلات کذایی دست سازتان، در اولین آزمایش عملی، هم چون باد کنکی می ترکد و دوباره حلقه اصلی و مفقوده محفل تان، پایه ریزی مناسبات " سازمان حقیقتاً کمونیستی " خواهد شد. بهر صورت، فرار از واقعیت راه حل مسئله نیست، این الفباء است که، یک مارکسیست واقعیت را می پذیرد ولی هرگز تسلیم آن نمی شود و در تغیر آن می کوشد.

مبارزه ایدئولوژیک و ارزش گذاری آن:

برخلاف ادعاهای عریض و طویل انفعال طلبان که مبارزه ایدئولوژیک پرولتری باید چنین و چنان باشد، که باید جدا از مبارزه سیاسی نبوده، که باید پراتیک را ارتقاء دهد، که باید به حل عملی مسائل بیانجامد و در خدمت گسترش جنگ انقلابی باشد و غیره، عملاً و در کردار برخلاف این ادعاها حرکت کرده و می کنند و به آن ارزش نمی گذارند. در جلسه برگزار شده در رابطه با انحلال طلبان، در جواب یک بحث تئوریک فحش و ناسزا سر می

دهند و بعداً در موارد دیگر، پرخاشگری میکنند و به جای مبارزه ایدئولوژیک به " مشت و لوژیک " می پردازند. کاری به کشف حقیقت و دست یابی به آن ندارند، فقط عاشق حرف خود اند و با منطق " هر آن چه من می گویم، درست است " حرکت می کنند، اتهام می زنند و استدلال ندارند و حتی در حرف نیز در همین نوشته، میزان وفاداری به مبارزه ایدئولوژیک و ارزش گذاری به آن را به صراحت به نمایش گذاردند.

در یک جا می گویند که : « در نشست سازمانی تصمیم گرفته شد ضمن انجام پراتیک، مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل نظری و تشکیلاتی انجام بگیرد.» (ص - 7) و در جاهای دیگر می گویند که انحلال طلبان « آگاهانه و مودبانه با پیش کشیدن مبارزه ایدئولوژیک....» فلان قصد و هدف را داشتند. (ص - 3 همانجا) و یا با دهن کجی به آنها، با بیان " برافراشتن پرچم مبارزه ایدئولوژیک " (ص 7) به تمسخر، در حقیقت خود مبارزه ایدئولوژیک را به سخره می گیرند.

بجای آنکه بپذیرند در فضای سالم و روش درست منطق و استدلال، مبارزه ایدئولوژیک پیش نمی رفت، بجای آنکه بپذیرند که این البته نه مسئله اصلی انحلال طلبان بلکه واقعیت داشت و مسئله فرعی بود، بجای این ها، اصلاً منکر عدم پیشرفت آن می شوند و با توسل به اتهام، بهانه و جنجال از جانب دیگران، واقعیت را لوٹ می کنند، در حالی که با گفتن «این عناصر کلیه جرّ و بحث هایی راکه طی دو سال حرکت سازمان (60 - 58) بر سر انحراف از وظایف عملی و تشکیلاتی صورت گرفته بود.....» (ص - 8) و معادل قرار دادن مبارزه ایدئولوژیک با " جرّ و بحث "، ضمن کم حافظه - گی، اعتراف به صحت گفتار دیگران می کنند. حال کدام را باید قبول کرد، قسم حضرت عباس یا دم خروس را؟! ما می گوئیم اگر حداقل در گفتار خود صداقت دارید و اگر ریگی در کفش تان نیست، مقالات " چگونه باید یک سازمان منسجم و انقلابی ایجاد کنیم " ، " چگونه در انسجام هر چه بیشتر

سازمان مان بکوشیم " و "دو شیوه نقد، دودیدگاه " و یا مقالاتی که ما را مدافع " مصاحبه " می نمایند، را منتشر کرده و در اختیار جنبش قرار دهید تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

نفی کلیت تشکیلات مبارز و اوج ذهنی گری:

زمانی نوشتیم و انفعال طلبان نیز تأیید کردند که: « انحلال طلبان طوری وانمود می سازند که انگار یک مشت افراد دور هم جمع شده، که نه برنامه معینی و نه اهداف روشنی و نه مناسبات تشکیلاتی مشخصی آنها را بهم پیوند زده است. » (پاسخ به انحلال طلبان ص 29) و همچنین در نوشته دیگری گفتیم و انفعال طلبان نیز تأیید کردند که: « در ضمن ما بعد از انشعاب، با تعیین چهار چوبه وظایف تاکتیکی، و با مشخص نمودن سازمان معین مبارزه در شهر و روستا، دست به گسترش جنگ انقلابی زدیم. » (بررسی گذشته 1 - ص - 5)

حال انفعال طلبان معتقدند که: « هنوز سازمان ما در زمینه تشکیلاتی از انسجام کافی و معیارهای روشن و تعریف شده ای محروم بود. ما به درستی به این امر واقف بودیم که گسترش جنگ انقلابی بدون سازمانی انقلابی که امری محال خواهد بود. این نکته به وضوح روشن بود، تشکیلاتی که فاقد معیارهای روشن و تعریف شده، فاقد سیستم های کار تشکیلاتی، فاقد سانترالیزم دمکراتیک، فاقد یک روال اصولی و درست انتقاد و انتقاد از خود، فاقد برنامه ای جهت آموزش مداوم و تربیت و پرورش کادرهای انقلابی و باشد، نمی تواند نقش واقعی خودش را ایفا نماید.

قطعاً نظر ما این نیست که تشکیلات ما بطور کلی در حوزه هایی از فعالیت خویش فاقد اصول بود، کما اینکه در حوزه هایی بسته به میزان تجربه و توان رفقای تشکیلاتی، روالی اصولی و انقلابی جریان داشت، اما در این جا منظور ما آن جریانی است که در تمامی حوزه های فعالیت، بمثابة یک کلیت

برقرار باشد، که متأسفانه ما فاقد آن بودیم. همین امر در حقیقت مهم ترین و اساسی ترین وظیفه ما را بعد از سازمان دهی فعالیت عملی تشکیل میداد، زیرا پیشرفت و گسترش جنگ انقلابی در گرو حل درست آن بود، یعنی مسئله تشکیلات. بدین ترتیب بود که تصمیم گرفتیم در جریان سازمان دادن و توسعه جنگ انقلابی، کار دگرگونی اساسی در مناسبات تشکیلاتی و تشریح و توضیح پراتیک انقلابی را پیش ببریم. « (صفحات 5-7)

آیا این یک تناقض آشکار نیست؟ چرا از جانب آنها مسائل بدین گونه طرح میشود؟ فقط با اتکا به واقعیت و موضع درست، میتوان پاسخ این سئوالات را یافت.

حقیقت آن است که در نشست سازمانی بعد از انشعاب سال 60، از زاویه سیاسی - عملی، وظیفه تاکتیکی مان را معین کردیم که مضمون آن همانا گسترش جنگ انقلابی بود. سه حوزه مشخص جنگل، کردستان و شهرها را بعنوان میدان فعالیت مان انتخاب نمودیم. وظایف تشکیلات در هر حوزه مشخص شد: جنگل بعنوان یک کانون چریکی، کردستان با دو وظیفه کلی: اول بعنوان یک جبهه جنگ انقلابی و دوم، ایفای نقش پشت جبهه جنگل از نظر نیرو و تدارکات، و شهر بمثابة یک جبهه چریکی و دارای نقش پشت جبهه ای برای کردستان و جنگل، و ایفای نقش تبلیغاتی و ترویجی. و از زاویه نظری: نقد گذشته (نقدمصاحبه)، توضیح روند انشعاب و ارائه تحلیل طبقاتی و توضیح وظایف تاکتیکی، ارائه جزوات آموزشی برای سازمان، چه درباره آموزش مشی و چه مارکسیسم - لنینیسم، که عمدتاً بر عهده تشکیلات شهر گذاشته شد، معلوم گردید. (در همه این موارد کوشش هایی شده و نتایج بدست آمده است.)، بعلاوه روی ساخت تشکیلاتی بحث هایی صورت گرفت که با نتایج زیر خاتمه یافت:

در شهرتیم های چریک شهری، در جنگل ستون چریکی و در کردستان سازمان دهی پیشمرگه ای، ساخت سازمانی را در حوزه ها تشکیل میدهند که

همه جا زیر نظر فقای مرکزیت، باسیستم شورایی کار خواهند کرد. در شهر این سیستم پیاده شد. (شورای فرماندهی شهر) و تا ضربه و بعد از آن ادامه داشت، که نوشته جات تئوریک و گزارشات مؤید آن است و در کردستان بعد از مدتی، برای چند ماه شوراهایی به وسیله همین "عناصر مدافع سیستم فردی که در بالابود دیکتاتور بود"، بوجود آمد و داشت قوام می گرفت که تمرکز و روند بعدی آن، اختلالاتی در آن وارد کرد. و تنها در جنگل بود که ساخت تشکیلاتی جمع و فرمانده، با حذف شورا، جای آن را گرفت و از جانب " عنصر اپورتونیست، مدافع سیستم فردی و ناستوار در مسائل اصولی" آن همه بحث و پافشاری برای پیاده کردن و اجرای سیستم جمعی شده تشکیلاتی، می شد. و عمدتاً همین سردمدار جریان انفعال طلبان بود که با هواسنجی و آویختن به جو، پای اصلی مدافع عدم اجرای آن شده بود، و باتز مشعشعانه: " سانتر الیسم دمکراتیک یک رابطه است که زمانی سانتر سنگین می شود زمانی دمکراسی" (مثل کفه ترازو؟!) توجیه گری می کرد، در حالی که رفیق فرمانده (رفیق کبیر محمدحرمی پور) اصل بحث و سیستم را قبول داشت و زمان اجرای آن را به شرایط دیگر (3-2 ماه بعد) موکول می کرد. این مسئله اکنون شیادانه بعنوان "نکته ای قابل ذکر" که :

« اعمال و رفتارش قبل از ضربات سال 61 - 60 ، این واقعیت را که امکان تغییر و بازسازی اش بسختی امکان پذیر است، نشان می داد. بدین جهت قرار بود که وضعیت تشکیلاتی اش روشن گردد.» (ص 12) واقعاً دست مرزاد!

بهر صورت از این بحث نتایج زیر را میتوان اخذ کرد :

الف - اصلاً چنین وظیفه ای که « تصمیم گرفتیم در جریان سازمان دادن و توسعه جنگ انقلابی، کار دگرگونی اساسی در مناسبات تشکیلاتی..... را پیش ببریم»، را، بدین نحو که شما ها بیان می دارید، پیش رو نداشتیم. و مناسبات مشخصی که تجسم پیوند بین نظر و عمل است و مهم ترین عنصر

یک تشکل می باشد، را برقرار کردیم و طبعاً در طی حرکت می بایست با اجرای آن، هر چه بیشتر در انسجام آن بکوشیم.

ب - این دیگر مثل روز روشن است که هیچ سازمانی، هر چند هم مبتدی باشد، در عین حال دو وظیفه نقیض یکدیگر را در مقابل خود نمی گذارد، از یک طرف مناسبات و ساخت سازمانی را تعیین کند و حرکت نماید، و از طرف دیگر پایه ریزی تشکیلات " حقیقتاً کمونیستی" و دگرگونی اساسی مناسبات تشکیلاتی را بطلبد و گسترش جنگ انقلابی را منوط به حل آن بداند!

ج - تفاوت در همین جاست، که شما ها معتقدید « آن جریانی (!؟) که در تمامی حوزه های فعالیت بمثابة یک کلیت برقرار باشد» را فاقد بودیم و فقط در برخی حوزه ها (!؟) روال اصولی و انقلابی جریان داشت، در حالی که ما معتقدیم ساخت و مناسبات تشکیلاتی که بعد از انشعاب تعیین گردید، در کلیت خود درست بود و آن "جریان" هم جاری بود و زمان می خواست تا هرچه کامل تر و پربار تر گردد و طبعاً در اجزایی دارای اشکالات و نواقص بود. اگر کمی دقت کنید، آن "جریانی" که باید در "حوزه ها" برقرار باشد، که مبهم گذاشتید، را می یابید. مثلاً کادرسازی را که این همه مورد علاقه شماست را در نظر بگیریم: دیگر باید دُن کیشوت بود که از یک سازمان مبارز خواست تا افراد را در جایی جمع کند و صرفاً کتاب ها را برافرازد و مکتب باز کند و اسمش را بگذارد " کادر سازی". مگر مشخص نشده بود که جنگل از دو ترکیب، افراد تربیت شده در کردستان و افراد شهر ها، برخوردار باشد و با توان مشخصی که داشت به تربیت سیاسی - تشکیلاتی و نظامی آنها پردازد و حتی بعد از مدتی خود را گسترش دهد و به کردستان کمک برساند؟ مگر مشخص نشده بود که تغذیه تئوریک سازمان به عهده شهر است که هنوز نوار های آموزشی و نوشته های آن موجود است؟ مگر مشخص نشده بود که کردستان به تربیت افراد

برای جنگل و شهرپردازد و مرحله تکمیلی آموزش رفقای شهر را، خود شورای شهر به عهده داشته باشد؟ مگر تا تمرکز به همین روال کار نمی شد؟ و....

د- در این " فاقد" بودن هایی که ردیف کرده اید حداقل دو نکته برجسته میگردد: اول، اینکه معیارهای روشن و تعریف شده ای نداشتیم و روال ها اصولی و مشخص نبود، یک بحث است و این که کاملاً اجرا نشد و ضعف ها و نواقصی به همراه داشت، بحث دیگر، و این اصولی نیست و نمی توان با چسبیدن به دومی، اولی را لوث کرد. و دوم، نتیجه ای که از این فقدان ها بدست می آید، چیزی جز نفی همه چیز نیست. چیزی جز نفی تشکیلات در مقطع 60 و 61 نیست، و به وضوح روشن است که با این دیدگاه، سازمان جز یک تجمع " عشایری" نمی توانست باشد، و وقتی که " ابزار دگرگونی واقعیت و باز سازی آن " به نحوی اصولی در دست نباشد، لاجرم پیوند صحیح و اصولی هم نمی تواند بین نظر و عمل، بین وظایف تاکتیکی و پراتیک برقرار گردد.

و ما مجدداً به این موضوع باز خواهیم گشت و نشان خواهیم داد که چگونه به تردید و نفی حرکت گذشته جنگل رسیده اید.

پس وقتی چنین شد و تشکیلات نفی گردید، ذهن دیالکتیکی (نه ذهن متافیزیکی اپورتونیست ها !) به این نتیجه می رسد که باید تشکیلات حقیقتاً انقلابی ساخت و زمانی هم شروع به "ساختن" می کند که وظایف تاکتیکی هم مجدداً و صراحتاً و سازمان دهی مجدد برای اجرای آن به عمل آمده است (خرداد 62 را می گوئیم).

بعد از مدتی که تا حدودی جوّ ها شکست و یخ ها آب شد، "یک رشته اشکالات اساسی" (ص - 9)، تشخیص داده می شود که طبعاً "دگرگونی اساسی" (ص - 7) را می طلبد، پس "وظیفه اساسی" (ص - 6) معلوم است، "انقلاب در مناسبات تشکیلاتی" (ص 11) - که حتماً این هم

" اساسی " است - و ساختن " سازمانی حقیقتاً کمونیستی که در مقام هسته رهبری کننده ارتش توده ای است و می خواهد توده ها را در جنگ رهایی بخش ملی رهبری و سازماندهی کند. " (ص 13) و آن هم در پناه آرامش ناشی از جان بازی ها و قهرمانی های پیشمرگان خلق رزمنده کرد و با راحت باش کامل. و این بعینه چیزی نیست جز اوج ذهنی گری عده ای فیلستر های روشنفکر.

حال می توانیم پی ببریم که چرا مسائل را کلی و غیر واقعی طرح کرده اند. وقتی عده ای خود را " محور " بدانند و شناخت کنونی آن چنانی را به گذشته هم تعمیم دهند، و بدون اتکاء به واقعیت و حرکت و تکامل آن، تشکیلات را " بررسی " کنند، و از موضع انفعالی بخواهند با مسائل برخورد نمایند، آن چنان معجونی سر هم می کنند که تماشایی است.

حرکت جنگل زیر علامت سؤال:

تا این جا با نقل قسمتی از نوشته " باز هم ... به جنبش انقلابی " (صفحات 5-7) نشان دادیم که انفعال طلبان، کلیت سازمان در مقطع 61 - 60 را نفی کرده اند و هم چنین نشان دادیم که در پی ساختن " سازمانی حقیقتاً کمونیستی " اند و از دیدگاه آنها پیوندی اصولی (یعنی آگاهانه و بمثابة امری کمونیستی) بین تئوری و پراتیک سازمان نمی توانست بر قرار باشد و نبود، که نتیجه ناگزیر آن قبول خود به خودی بودن حرکت جنگل است. اما به دلیل این که " باز هم " اتهام نزده باشیم، به دو قسمت از نوشته مذکور توجه کنیم :

اول - « هر دوی این ها نمی توانستند به این موضوع پی ببرند، آن چه که بصورتی مشخص باعث کندی پراتیک انقلابی (گسترش جنگ انقلابی) و ائتلاف انرژی انقلابی ما می گردید، هما نا عدم انطباق تشکیلات با تئوری و

پراتیک اش بود.» (ص 3 همانجا)

دوم - « زیرا نیک می دانستیم که گسترش آگاهانه فعالیت انقلابی مان، گسترش جنگ انقلابی، تنها و تنها در گرو حل مسائلی بودند که بطور غول آسایی در برابر ما قد بر افراشته بودند. همان گونه که در خلال این نوشته متذکر شدیم، مرکز ثقل آن، انقلاب در مناسبات تشکیلاتی بود، یعنی امری که سازمان را با اهداف انقلابی اش هم آهنگ می ساخت.» (ص - 11 همانجا)

نتیجه ای که از قسمت های نقل شده نوشته گرفته می شود، چنین است :

تشکیلات بمثابة " ازاری جهت دگرگونی واقعیت و باز سازی آن " با پراتیک اش تطابق نداشت، با اهداف انقلابی اش هم آهنگی نداشت، یعنی فعالیت اش آگاهانه نمی توانست گسترش یابد، یعنی حرکت اش خود بخودی و کور بود. و برای این که حرکت اش آگاهانه باشد، باید انقلابی در مناسبات تشکیلاتی صورت می گرفت و اکنون این "انقلاب" صورت گرفته و حداکثر این که " ممکن است" در آینده حرکتی آگاهانه رخ دهد. اما آنچه که بگذشته مربوط می شود، خودبخودی بوده است و در نتیجه حرکتی نا آگاهانه و غیر کمونیستی، منطقاً نمی تواند و نباید مورد قبول کمونیست های دوآتشه قرار گیرد. حال روشن است که انفعال طلبان چگونه به نفی حرکت جبهه شمال رسیدند و اگر لازم دیدند، می توانند به دو سؤال پاسخ گویند:

الف - اگر به فرض بخواهید در آینده جنگ انقلابی را در شمال گسترش دهید، (حداقل رهنمود اش را به دیگران بدهید!) چه ساخت سازمانی و مناسبات تشکیلاتی بجز آنچه که مشخص شده بود و توضیح اش آمد، بصورتی مشخص نه با کلی گویی و گنگ، مانند حقیقتاً کمونیستی، اساساً انقلابی و غیره پیشنهاد می کنید؟ اگر همان ساخت ستون چریکی و سیستم شورایی را پیشنهاد کنید، پس انقلابی صورت نداده اید، اگر به اجرایش ایراد داشته باشید، پس نقض غرض کرده اید و نفی کلیت تشکیلات بی مورد

است. مسلماً این گونه طرح و ارائه مسئله از عدم توانایی در برخورد مشخص و موضع تان ناشی می‌گردد.

ب - آیا تفاوتی ماهوی بین نتایج درخشان خودتان و جریان انحلال طلبان می‌بینید؟ به نظر ما ماهیتاً به یک چیز دست یافته اید: نفی تشکیلات گذشته و خود بخودی دانستن حرکت جبهه شمال و ادعای پایه ریزی سازمان حقیقتاً کمونیستی.

آن چیزی که در باره انحلال طلبان گفته اید، اکنون به روشنی در باره شما مصداق دارد، یعنی «سیر منطقی این بینش (شما) را به آنجا (کشانده) که مطرح (کنید)، برنامه و عمل سازمان که جبهه شمال یکی از مهم ترین قسمت آن را تشکیل می‌داد، خودبخودی است.» (ص - 8 پرانتز ها از ماست) و بی جهت آن ها را شماتت می‌کنید. ویا «علیرغم تشابهی که در ماهیت امر بین این دو گرایش (وجود دارد)، باز تاب های عملی شان متفاوت (است)» (ص - 3 پرانتز ها از ماست) یعنی بصورتی مشخص، آنها عمدتاً پرنسیپ ها و موازین سیاسی مبارزه درون تشکیلاتی را رعایت می‌کردند، ولی شما واقعاً و جداً فاقد آن هستید، زیرا به روشنی آشکار است که طرح مسائل مبهم و گنگی نظیر جملات زیرین، چه هدفی را تعقیب می‌کند :

« یک چنین اپور تونیسمی در مسائل تشکیلاتی، نمی‌توانست پشتوانه نظری برای خودش جستجو نکند. دفاع او از مناسبات انحرافی گذشته (اشتباه کردید، مناسبات اساساً انحرافی گذشته!!) و آن هم به شکل مسخ شده اش، وی را به تأیید از مواضع "مصاحبه" سوق داد. گرچه به نادرستی " مصاحبه " "معترف" بود، اما آگاهانه به گونه ای مسئله را طرح می‌کرد که این نادرستی به تأیید " مواضع مصاحبه " منتهی می‌شد.» (ص - 16 و 17 پرانتز ها از ماست)، که هدف آن، ایجاد کانال بحث انحرافی برای لاپوشانی مسئله اصلی است، چون اگر فرض کنیم که اتهام تان مبنی بر

" اپورتونیسیم تشکیلاتی " درست باشد، چرا باید یک چنین
 "اپورتونیسیمی" " مصاحبه " را به عنوان پشتوانه نظری خود قرار دهد؟
 چرا نمی توان با سیستم نظری دیگر، فرضاًمدافع همان ایده های
 " اپورتونیسیتی " ادعایی در حوزه تشکیلاتی بود؟ آری رفقا!، این است
 جلوه ای از برخورد اپورتونیسیتی تان.

محفلیسیم و فراکسیونیسیم:

« هدف واقعی شان (یعنی انحلال طلبان – توضیح از ماست) این بود که
با نفی برنامه و تاکتیک سازمان، آن را به یک محفل تنزل دهند.» (ص 3 –
 باز هم ... به جنبش انقلابی)، بنظر می رسد همین بیان ، از زاویه نظری
 برای اثبات محفلیسیم تان کافی باشد. اگر از دیدگاه شما آنها هدف شان این بود
 و نتوانستند - واقعیت این بود که آنها تا روز آخر به وظایف سازمانی شان
 عمل می کردند - چه خوب شما آنها هدف واقعی خود قرار دادید و به عمل
 نیز درآوردید. به مدّت بیش از یک سال برنامه و وظایف سازمان را زیر پا
 نهادن و گام عملی برای تحقق آن برداشتن، تبدیل سازمان به یک محفل از
 جانب شما نیست؟ و از زاویه عملی (کردار) نیز به مبتذل ترین شکل آن
 دست زدید. پچ پچ کردن، ضوابط تشکیلاتی را زیر پا گذاشتن ، ایده های آن
 چنانی القاء کردن، امتیاز دادن ها، از ماموریت رفتن ها جلوگیری کردن و
 غیره به چه منظوری به کار گرفته می شدند و چه نتیجه ای جز ایجاد محفل
 می توانست داشته باشد؟ مگر این گرایش و این نحوه برخورد و رفتار،
 چیزی بجز محفلیسیم است؟

این ها نطفه فراکسیونیسیم نیز بود. و در رشد خود وبا تشکل خاص خود و
 اهداف و وظایف ویژه خود، به فراکسیونیسیم تبدیل شد. هنوز فراموش نکرده
 ایم که در جلسات آذر ماه 62 بعد از تمام آن پیچ و تاب های ساختگی و
 طرح های الوان، در عرض یک هفته اعلام کردید که : « ما فلان عده
 مستقلاً حرکت می کنیم و هم با تشکیلات کردستان و هم با تشکیلات شهر

مرزبندی می کنیم. « و بالاخره قرار شد، رابطه تان را با سازمان مشخص کنید، و سر انجام پذیرفتید که در چهار چوبه برنامه سازمان، (عملاً فقط جنبه نظری، زیرا مشخصاً از انجام پراتیک گریزان بودید) و در رابطه خاصی قرار داشته باشید و این وضع به مدت هفت ماه ادامه یافت. اگر اندکی صداقت و منش انقلابی داشته باشید، مانع از آن خواهد بود که " باز هم" این موارد را اتهام بدانید.

طرد، اخراج و تصفیه : منطق سکتاریستی

سکتاریسم درخت را می بیند، جنگل را نمی بیند. خود را همه چیز می پندارد، جنبش و دیگران را هیچ می شمارد. چون به واقعیت کاری ندارد و به آن اتکاء نمی کند، پس از آن می گریزد و به ایده آلیسم و ذهنی گری می رسد. چون خود را " محورعالم" می داند، پس "او" است که می پذیرد یا طرد می کند، قطع می کند یا وصل می کند. در قاموس او "آقای من" و "آقای ذهن" همه کاره اند، همین که اراده کرده و در ذهن خود مسائل را حل کند، کافی است. و می پندارد که در واقعیت هم همان چیز رخ داده است و یا حتماً باید رخ دهد، خلاصه ذهنیت خود را به جای واقعیت می نشاند و حتی از بیان واقعیت هراس دارد، چون موجودیت " او" را به خطر می اندازد. از نظر او، این راه و برنامه مشترک و معیار و مناسبات مشترک، در بستر فعالیت مشترک، نیست که تشکیلات را می سازد و افراد را به گرد آن متشکل می کند، بلکه " او" تعیین کننده است. در نتیجه به هیچ معیار و ضوابط تشکیلاتی پای بند نیست، خود می دوزد و خود می بُرد. دست یابی به حقایق و اهداف مشترک، وحدت طلبی اصولی و تقویت جنبش برای او استثناء است، طرد، اخراج و تصفیه قاعده است. این است تبلوری از منطق سکتاریستی در عرصه کار تشکیلاتی.

حال ببینیم که آیا انفعال طلبان نیز با چنین منطقی حرکت می کنند یا " باز هم" اتهام زده ایم؟ نوشته " باز هم....به جنبش انقلابی " در باره سه واقعه اشاراتی دارد که بخودی خود گویا است. توجه کنیم :

- « بدیهی است که این امر آنها (یعنی چریک های فدایی خلق ایران - توضیح از ماست) را به مانعی جدی در برابر کار کرد های انقلابی سازمان قرار می داد که در ارگانیزم تشکیلاتی به مثابه نیروی مخربی عمل می کردند. پس می بایستی از پیکر سازمان حذف می گردیدند و چنین نیز شد. بدین گونه بود که بعد از تصفیه این عناصر....» (ص 5 - همانجا) به همین سادگی!! و حاضر هم نیستند به سئوالات زیر که مکرر هم مطرح شده، پاسخ گویند، چه ارگانی این تصمیم را گرفت؟ چگونه اجرا شد؟ آیا این واقعیت که اکثریت مرکزیت در یک طرف و اکثریت شورای عالی سازمان در طرف دیگر، تقریباً بیش از نیمی از کادر ها و اعضاء در یک طرف و اندکی کمتر از نیمی از آنها در طرف دیگر و توده های هوادار در ارتباط و بی ارتباط نیز به این سمت و آن سمت موضع گیری کردند را می توان، اخراج و طرد نامید؟ توجه کنیم که بحث بر سر موضع و نظر ما و آن رفقا نیست، بلکه بحث بر سر برخورد تشکیلاتی و منطق آن، برای توضیح یک واقعه است.

- « زیرا بدرستی می دانستند (یعنی احلال طلبان - توضیح از ماست) که اگر پوشیده عمل نکنند، بزودی افشاء شده و از صفوف ما طرد می گردند....» (ص 9 - همانجا)

بسیار خوب، وقتی عناصری نظرات انحرافی پیدا کردند، آیا باید منطق حرکت و موضع، از همان ابتدا طرد آنها باشد یا ایجاد شرایط و کوشش بمنظور اصلاح و باز سازی آنها، تا قطعاً روشن شود؟ و زمانی مسئله جالب می شود که معترف باشند :

« اشتباه است اگر تصوّر کنیم ، گل کسانی که با عناصر انحلال طلب از سازمان رفتند، انحلال طلب بودند.» (ص - 10 همانجا) و موقعی مسئله جالب تر می شود که همین موضع طرد و طرح مسائلی مانند : " دو شیوه و دو دیدگاه" و برخورد های آن چنانی (از طرف جریان انفعال طلبان و حتی برخی عناصر آنها) در شرایط و فضایی که برخورد ها و روابط عمده شده بود، در ارتباط با هم در نظر گرفته شود.

– « بدین ترتیب ما (؟!) بدین نتیجه رسیدیم که چنین فردی (یا کسانی که؟ یا اپورتونیست ها کدام؟) با این عملکرد ها، نمی تواند در چهار چوب تشکیلات ما باقی بماند و باید اخراج گردد و چنین نیز شد.» (ص - 17 همانجا - پراتنز ها از ماست)

در این مورد دیگر زبان و قلم از هر توضیحی قاصر می ماند!! اگر فکر می کنید که بلوف هر چه بزرگ تر و محکم تر باشد، کارآیی اش بیشتر است، سخت در اشتباهید.

برای روشن شدن موضوع باید پرسید که کدام ارگان تشکیلاتی چنین تصمیمی را گرفته است؟ پس آن التماس یک هفته ای و " پیشنهاد" آخرتان چه بوده است؟ (ریا کارانه یا صادقانه؟) و حتی شهادت بیان واقعیت های پیرامون این مسئله را نیز ندارید و این را نوشته تان هم نشان می دهد. اگر فرضاً قبول کنیم، یک عضو تشکیلات با تعدادی از رفقای هوادار، بتوانند چنین تصمیمی بگیرند (قبول همین حالت دلیلی بر فراکسیون نیست)، آیا همین امر در مورد خودتان مصداق پیدا نمی کند؟ ما از چنین منطقی بیزاریم و آن را به کار نمی گیریم و اعلام می کنیم که نه کنگره ، نه شورای عالی سازمان، نه مرکزیت و حتی نه اکثریت اعضا، چنین اقدامی نکرده اند و این دروغی بیش نیست. اکنون دیگر بروشنی معلوم است که حاکمیت منطق سکتاریستی بر تفکر انفعال طلبان ، یک واقعیت است، نه انّهام.

چند نکته و پایان سخن :

ارائه بحث های مستقلّ موارد و مطالبی که در نوشته کذایی آمده است، گرچه از جنبه نشان دادن نادرستی های آن ضروری است، اما اگر قرار باشد به همین سیاق پیش برویم، آن چنان دچار اطاله کلام خواهیم شد که مثنوی هفتاد من کاغذ می شود، لذا با چند اشاره کوتاه سخن را به پایان می بریم.

– مقایسه گری بین ما و جریان انحلال طلبان ، با تکیه بر تشابه ساختگی، عدم ارائه تفاوت های مشخص، به نحوی بارزدرک مکانیکی و قرینه سازی انفعال طلبان را عیان می سازد. زیرا اگر در یک قیاس، اولاً موضوع را تاریخی و در حرکت نبینیم و ثانیاً حتماً تفاوت ها و ناهمانندی های آنها را با هم نشان ندهیم، به خطا خواهیم رفت. ضمناً توجه داشته باشید که " افراد منشی خرده بورژوازی و عدم پذیرش دیسیپلین" (حال این که در مورد ما و انحلال طلبان مصداق دارد یا نه ، بماند) نه خود ماهیت، بلکه خصائلی اند که افراد، جریان و حتی تشکیلاتی می توانند دچار آن باشند و هم چنین یک ماهیت، می تواند نمود های متفاوت داشته باشد، ولی از " بازتاب های متفاوت" نمی توان به ماهیت یک سان دست یافت. این اشتباهات از "دیالکتیسیسم ها" و کسانی که " بینش متافیزیکی " ندارند و " حرکت مکانیکی را قبل از هرچیز نمی فهمند" بعید است. بویژه با آن استدلال مسخره در باره تراژدی و کاریکاتور و چنگ زدن در " شانس و امکان": (انحلال طلبان این شانس و امکان را داشتند که بخشی از نیروی سازمان را با خود همراه سازند، اما این بار، عنصر اپورتونیست که حماقتش روشن بود، دیگر این شانس و امکان را نیافت - نقل به معنا ص - 4) . حتی در یک بیان ساده هم از واقعیت می گریزید. برآستی چگونه این جملات را می نویسید؟

– تفکیک هدف ادّعایی و هدف واقعی در باره ما و انحلال طلبان، موقعی می تواند درست باشد که مصداق عینی داشته باشد، اما از آن جایی که کافر همه را به کیش خود پندارد، حق دارد که به چنین تفکیکی دست زند. آیا انحلال طلبان از ابتداء می خواستند به " حزب کمونیست" به پیوندند؟ این نحوه استدلال برای آنهایی که « دید محدود و خرده بورژوا مآبانه شان از مبارزه ایدئولوژیک، همواره آنها را به موضع توطئه گری » [نمی کشاند]!، زبینه نیست. چرا تا زمانی که بودیم، کلمه ای در باره نفی کلّیت تشکیلات و خودبخودی دانستن حرکت جنگل، بیان نکردید و اکنون دُم خروس از لای قبا پیدا شده است؟ آیا این تفکیک " دیالکتیکی" هدف واقعی و ادّعایی در مورد خودتان مصداق ندارد؟

– برخورد با مواردی مانند: " اهرم کوتاه و بلند"، " آگاهانه خود را در موقعیت های معین تشکیلاتی قرار داد" و " پرچم و بارگاه" ضروری به نظر نمی رسد. زیرا از یک جنبه آن چنان، بحث های حقیرانه ای هستند که ارزانی خودتان باد و ما با حرکت مان این را ثابت کردیم که این چیز ها پیشیزی ارزش ندارند، و از جنبه دیگر، این ها کانال های انحرافی اند، که ما سعی داریم در دام آن نیفتیم.

– « ناستواری اش در مسائل اصولی، اوراتا آنجا کشاند که حتی تصفیّه سال 60 را " انشعاب غیر اصولی" نامید و حتی با زیرپا گذاشتن پرنسیپ های تشکیلاتی، اخبار تشکیلاتی را در اختیار جریان دیگر قرار می داد. « (ص - 17) این دیگر شاهکار است. آیا این ما بودیم که با قبول انشعاب در جلسات تشکیلاتی و با توضیح اش به جلسات جمعی، به شیوه ای مبتذل، درگوشی و ضد تشکیلاتی انکار می کردیم؟ و بعداً قبول آن موضع را ناشی از تحمیل انحلال طلبان دانستیم؟ آیا این ما هستیم موضعی را که در جلسات تشکیلاتی خرداد 62 تصریح و تأکید شده و 9 بار موضع انشعاب در برنامه مُدوّن سازمان تکرار شده را انکار می کنیم؟ آیا این ها ناستواری ما

در مسائل "اصولی" است؟ و در مورد « اخبار تشکیلاتی را در اختیار جریان دیگر قرار دادن»، ما می‌گوییم که شیوه برخورد باید شرافتمندانه باشد. آیا این شیوه لجن مال کردن ماکیاولیستی نیست؟ آیا این ادامه منطقی همان تفکر که می‌گفت « چون در آینده باهم مبارزه خواهیم کرد، پس از هم اکنون محدود و نابود می‌کنم» نیست؟ که هم مبارزه را غیرسیاسی - ایدئولوژیک می‌فهمد و هم محدود و نابود کردن را فیزیکی. حدّ اقل در این مورد نشان دهید که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

و اما در مورد پاسخ تان که: « پرولتاریا نمی‌تواند به وظایف تاریخی خویش پاسخ گوید، مگر آنکه محتوی واقعی خویش را بر خود روشن سازد.» (ص - 18) بهتر است که پرولتاریا را واسطه قرار ندهید و سعی کنید که واقعا محتوای واقعی خویش را بر خود روشن سازید، در آن صورت دیگر وجود نخواهید داشت و حدّ اقل شاید (؟!) از انفعال طلبی نجات یابید .

نابود باد نفوذ مودیانۀ اپورتونیزم در صفوف چریکهای فدایی خلق!

هر چه مستحکم تر باد صفوف رزمندۀ چریکهای فدایی خلق !

زنده باد مبارزۀ مسلحانه که تنهاراه رسیدن به آزادی است !

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش !

باایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران)

مردادماه - 63

"اگر در متد تفکر سیاسی لنین رفت کنیم، میبینیم همواره مساند به این شکل مطرح میشود: با توجه به این واقعیت بالفعل، پیمانها چیه نقض میشوند در ارتقا؟ مبارزه ایضا کند؟ پروتسار یا چه وظیفه ای در شمال جنبش انقلابی دارد؟ و بعد با شعارهای صریح عطلی، آنها را روشن کرده و تمام هم سازمان خود را برای تحقق آن بنکار میکسرفت. اما در ایران عادت شده است که حرفهای کلو بزنند و همه چیز را به صورت مبهم آن باقی بگذارند:

نقل از: "سخن با رفقا"

از انتشارات:

جریکهای فدائی خلق ایران، ارتش رهاشخص خلقهای ایران (